

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال چهارم، دورهٔ جدید، شمارهٔ دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۴۹-۲۳۵

افسانهٔ «زرقاء الیمامه» در شعر عزالدین مناصره و أمل دنقل*

(مقایسه خلاقیت دو شاعر در مضمون آفرینی در شعر پایداری)

شهریار همتی

استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

علی سلیمی

دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه

مصیب قبادی

دانشجوی دکتری دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

افسانه‌ها در شعر معاصر عربی، طی یک قرن گذشته، کاربردی گسترده یافته‌اند. افسانه «زرقاء الیمامه» از میراث دورهٔ جاهلی، از جمله آن است که برخی از شاعران مشهور با بکارگیری آن، نابسامانی‌های موجود در جهان عرب را بازتاب داده‌اند. عزالدین مناصره، شاعر فلسطینی، در قصیده‌ای به نام «زرقاء الیمامه» و أمل دنقل، شاعر مصری، در قصیده‌ای به نام «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه» این افسانهٔ کهن را به شکلی هنرمندانه در خدمت شعر پایداری بکار گرفته‌اند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با مقایسه خلاقیت‌های دو شاعر، شیوهٔ ایجاد پیوند میان این افسانه و قضایای سیاسی و اجتماعی جهان معاصر را بررسی و با هم مقایسه نموده است. یافته‌های این پژوهش گویای آن است که دو شاعر، با دخل و تصرفی شاعرانه، این افسانه را به خوبی به ناکامیهای جهان معاصر عرب پیوند زده و از آن، مفهومی نو خلق نموده‌اند، با این تفاوت که أمل دنقل در این زمینه، با موضوع آفرینی و خلاقیت بیشتر، اثری برجسته‌تر پدید آورده است که در قالب آن، حجم فاجعهٔ شکست اعراب از اسرائیل، به عنوان یک تراژدی انسانی، به طور کامل ترسیم شده است. کلمات کلیدی: زرقاء الیمامه، أمل دنقل، عزالدین مناصره، افسانه، ادب پایداری.

۱. تعریف مسأله

افسانه‌ها در شعر معاصر عرب کاربردی گسترده یافته، همواره مورد بهره‌برداری شاعران نوگرا قرار گرفته‌اند. شاعران هرکدام به اقتضای اوضاع اجتماعی و حالات روحی خویش، به افسانه‌ها یا بن‌مایه‌های اسطوره‌ای مشخص روی آورده‌اند؛ به عنوان مثال، شاعر عراقی، بدر شاکر سیاب بیشتر به اسطوره آفرینش «تموز» و آدونیس شاعر سوری، بیشتر به افسانه «قفتوس» توجه نموده است. این موضوع تحت‌تأثیر تجربه‌های زندگی شاعران و رویکرد آنها به اسطوره‌هاست. ویژگی مشترک غالب شاعران اسطوره‌پرداز، پیوند دادن معانی اسطوره به زندگی معاصر است. یکی از داستانهای برجسته که مورد توجه شاعران شعر پایداری معاصر عربی بوده است، افسانه‌ای به نام «زرقاء الیمامه» است که نماد قدرت پیش-گویی، پی بردن به خطر قبل از وقوع آن و سرگشتگی انسان است. (الیاسین، ۲۰۱۰م: ۲۸۰) کاربرد این نماد در شعر معاصر عربی، چنان بسامد یافته که تبدیل به بن‌مایه اسطوره‌ای شده است.^۱

بر اساس افسانه‌ها، زرقاء الیمامه، زنی از قبیله‌ای به نام جدیس بوده که چشمانی آبی و تیزیین داشته است. او اشیا را از فاصله‌های بسیار دور می‌دید. براساس این افسانه، وی در یکی از جنگها، خبر هجوم دشمنان - که خود را با درخت استتار کرده بودند - به قبیله خود اعلام نمود؛ اما قوشم خبر او را باور نکردند و وی را دیوانه پنداشتند تا اینکه دشمن فرا رسید و همه را به همراه زرقاء الیمامه (بعد از آوردن چشمانش) کشتند. شکست اعراب از اسرائیل در پی بی‌توجهی حاکمان عرب به نظرها و پیش‌بینیهای اندیشمندان، این افسانه عربی قدیم را در افکار عمومی زنده نمود. به دنبال آن، در حوزه ادبیات پایداری عربی، این ظرفیت پنهان زبان و فرهنگ عربی، به کار گرفته شد و آثاری برجسته، با بهره‌گیری از آن پدید آمد. «عزالدین مناصره» شاعر فلسطینی الاصل تابع اردن، در قصیده «زرقاء الیمامه» و «أمل دنقل» شاعر مصری در قصیده‌ای با عنوان «البکاء بین یدی زرقاء الیمامه» این افسانه را با ناکامیهای امروز جهان عربی پیوند دادند. هر دو شاعر افسانه «زرقاء الیمامه» را در خدمت شعر پایداری قرار داده‌اند. در اینجا این سؤال مطرح است که افسانه «زرقاء الیمامه» در کدام یک از دو قصیده، بیشتر جنبه تراژدیک به خود گرفته و ژرفای فاجعه در آن بهتر بیان شده است؟ پاسخ به این سؤال، معرف سبک، نگرش و خلاقیت‌های هنری هریک از دو شاعر است.

۲. پیشینه تحقیق

در باب بهره‌گیری از افسانه «زرقاء الیمامه» در ادبیات معاصر عربی، پژوهشهایی فراوان انجام شده است. برخی از آنها عبارتند از:
- «الرمز التراثی قراءة فی قصیده البکاء بین یدی زرقاء الیمامه» نوشته ورقاء قاسم یحیی المعاضیدی؛

- «شعریه النبوءه بین الرؤیه و الرؤیا تجلیات زرقاء الیمامه فی الشعر العربی المعاصر» نوشتهٔ محمد مشعل الطویرقی، چاپ شده در مجلهٔ أم القرى لعلوم اللغات و آدابها؛
- «نمادهای پابرداری در شعر معاصر» (مطالعه مورد پژوهانه امل دنقل)، نوشتهٔ علی سلیمی و زهره چقا کبودی، که بخشی از مقاله به بحث دربارهٔ افسانهٔ مذکور در شعر امل دنقل اختصاص یافته است؛
- «الرموز التراثیه فی شعر عز الدین المناصره» نوشتهٔ ابراهیم منصور الیاسین؛
- «تجلیات جفرا فی شعر عز الدین المناصره» نوشتهٔ حسام جلال التیمی؛
وجه غالب این پژوهشها، پرداختن به مضمون افسانه است؛ اما در جستار حاضر، کوشش می‌شود تا چگونگی بکارگیری آن در دو قصیده از منظر محتوایی و ساختاری بررسی و با هم مقایسه شوند.

۳. معرفی دو قصیده

۳،۱ قصیدهٔ عزالدین مناصره

عزالدین مناصره، شاعر مبارز فلسطینی- با آینده‌نگری- یک سال قبل از شکست حزیران در سال ۱۹۶۷م. که منجر به اشغال بخشهایی از سرزمین فلسطین شد، ناقوس خطر را به صدا در آورد و در قصیده‌ای به نام «زرقاء الیمامه» که در سال ۱۹۶۶ م. آن را منتشر کرد، عمق این فاجعه را بیان نمود. شاعر در این قصیده، صفات «زرقاء الیمامه» را بر شخصی خیالی به نام «جفرا» که از شخصیت‌های نمادین در شعر اوست و در جای جای اشعار او تکرار شده، پوشانده است. او در این قصیده، از بی‌توجهی قوم به پیش‌بینیهای جفرا با تأسف سخن می‌گوید. جفرا در شعر مناصره، نمادی اسطوره‌ای است که از طریق آن معانی گوناگونی بیان شده است. او نماد مادر، خواهر، زن، دوست و سرانجام دال بر کل وطن فلسطین است. (سید أحمد، ۲۰۱۱م: ۱۲۱۹) جفرا در قصیدهٔ «زرقاء الیمامه» مناصره، اهالی فلسطین را از تکرار تراژدیهای جنگ ۱۹۴۸م. بر حذر می‌دارد و برایشان از اعمال قتل و شکنجه و آوارگی سخن می‌گوید که صهیونیستها بر سر مردمشان آوردند. در نظر او آینده، تاریک است و رنج بسیاری برای آنها به ارمغان خواهد آورد و لذا آنها، باید برای ممانعت از شکست، خود را آماده کنند. تا اشغالگر، سرزمینشان را غصب نکند و هویت، تاریخ و میراثشان را از آنها نگیرد، ولی هیچکس گوش فرا نمی‌دهد و سخنان جفرا را باور نمی‌کند؛ اما طولی نمی‌کشد که پیش‌بینی جفرا محقق می‌شود؛ به طوری که کرانه باختری و غزه به دست صهیونیست می‌افتد و دشمن در آنجا کشتارهایی جمعی به پا می‌کند، خانه‌هاشان را ویران می‌کند، باغهایشان را می‌سوزاند، حتی به کودکان نیز رحم نمی‌کند، ساکنان اصلی سرزمین فلسطین آواره و پناهنده سرزمینهای مجاور عربی می‌شوند، زمین را فرش و آسمان را لحاف خود می‌سازند. (التیمی، ۲۰۰۱م: ۳۳۰)

قصیدهٔ «زرقاء الیمامه» عزالدین مناصره در ۴۳ بند شعری سروده شده و قصیده‌ای نسبتاً کوتاه است. این قصیده روایی دراماتیک و زاویهٔ دید در آن، اول شخص است. راوی

شعر، با خلاقیت، دیگران را نیز در روایت دردناک خود شریک کرده است. او در نقل ماجراهایی که خود در مرکز آنها قرار دارد، از ضمیر «ما» بهره برده است. حوادث روایت شده در این شعر قوم اشغالگر را پیش از هجوم و پس از آن، توصیف نموده است. شاعر در ابتدا، خاطرات گذشته خود را با وصف صحنه‌ای از درختان انجیر آویزان بر دیواره‌های شرقی سرزمین خویش، بیان می‌کند:

«تدلّی أشجارُ التین علی الحیطان الشرقیة» (درختان انجیر از روی دیوارهای شرقی آویزان است) (مناصره، ۲۰۰۱م: ۴۷)

او از زبان راوی، ماجرای را روایت می‌کند که بر سر راوی و قومش رفته است و به تبع آن از ذهنی شدن و صفها اجتناب می‌کند که می‌تواند مانع این پیوند شود. درختان در فضایی بارانی به مانند ارتشی، در حال حرکت هستند. جغرافیا این را به منزله یک خطر قریب الوقوع می‌داند، اما قومش به پیش گویی او بی‌اعتنایی می‌کنند و سخنان وی را باور نمی‌کنند. (همان) سپس شاعر از زمان اشغال سرزمینش توسط دشمن سخن می‌گوید. و از دریچه چشم او، اعمال جنایت‌کارانه دشمنان و جنازه‌های بی‌سر و آغشته به خاک و خون مشاهده می‌شود. (همان، ۴۷ - ۴۸)

در قصیده مناصره مطالب زیر بیان شده است:

۱. ذکر خاطرات گذشته؛
۲. گفتگویی کوتاه با جغرافیا؛
۳. بیان بی‌توجهی قوم به پیش‌گوییهای جغرافیا؛
۴. پنهان شدن شاعر در گوشه‌ای و مشاهده جنایات اشغالگران (این موضوع، بخش عمده قصیده را تشکیل داده است)؛
۵. ابراز تأسف از فراموش نمودن جنایات متجاوزان و پرداختن به زندگی روزمره. (متن کامل قصیده در پی نوشت آمده است)^۲

۳،۲ قصیده امل دنقل

«امل دنقل با استفاده از قصه‌های دوران جاهلی و با استفاده از میزان محبوبیت این فرهنگ در میان عامه مردم، آینده نابسامان جهان عرب را پیش‌بینی می‌نمود. وی به علت تأثیر پذیری از واقعیتها و قدرت درکی افزون که داشت، به نهانهای حوادث پی برده، پیش از وقوع از آنها خبر داده است.» (النقاش، ۱۹۹۲م: ۲۳۰) یکی از افسانه‌های دوران جاهلی که امل دنقل با احساسی آکنده از درد و اندوه آن را زنده کرد و به عنصری الهام بخش تبدیل نمود. ماجرای گفتگو بین (عنتره) شاعر جاهلی و زرقا (الیمامه) است. شاعر در قصیده «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه» با استفاده از این افسانه، تلخی وضعیت وجود جهان عرب را به شکلی آندوه‌بار مجسم نموده است. شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷م، زخمی در جان و دل شاعر پدید آورد که با هیچ مرهمی التیام پیدا نمی‌کرد. دنقل در این قصیده، ضمن بیان عوامل شکست، به برخورد سیاست‌مداران با ملت و بی‌توجهی نسبت

به مطالبات و خواسته‌های آنان اشاره کرده، از استفاده ابزاری حاکمان از مردم به هنگام بروز خطرات، با تلخی یاد می‌کند. (سلیمی و چقازردی، ۱۳۸۸ش: ۷۴ - ۷۷)

قصیدهٔ امل دنقل یک سال پس از شکست و از درون آن بیرون آمده است. لذا فضای حاکم بر آن، بسیار سهمناکتر و دردناکتر از قصیدهٔ مناصره است. امل دنقل در حقیقت، یک سوگنامهٔ روایی خلق نموده است و نام آن را «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه»؛ یعنی گریه در برابر «زرقاء الیمامه» نهاده است. این قصیدهٔ طولانی در ۹۰ بند شعری سروده شده است. این قصیده نیز به شکل اول شخص روایت شده است و مانند داستانهای از این نوع، زمینه ایجاد یکسان‌انگاری راوی و شاعر را تحقق بخشیده است. در این قصیده در کنار شخصیت «زرقاء الیمامه» شخصیت افسانه‌ای دیگر به نام «عترة بن شداد» فراخوان شده است. قصه از زمان زخمی شدن یک جنگجو و با بیان ویرانه‌های ناشی از جنگ شروع می‌شود. نگرش شاعر در این قصیده، به شدت تلخ است. امل دنقل در این قصیده، با خشم و اندوهی بسیار سنگینتر از مناصره، از حادثهٔ اشغال سرزمین فلسطین سخن می‌گوید. او در ابتدا، از زبان سربازی زخمی که از جنگی ناکام برگشته، «زرقاء الیمامه» را با عنوان «پیش‌گویی مقدس» مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

أيتها العرافة المقدسة / جئت إليك.. متحنًا بالطعناتِ والدماءِ / أزحفُ في معاطفِ القتلى،
وفوق العجشِ المكذبةُ / منكسرَ السيفِ، مغبرَّ الجبينِ والأعضاءِ / أسألُ يا زرقاء.. / عن
فمكِ الياقوتِ، عن نبوءةِ العذراءِ / عن ساعدِ المقطوعِ.. وهو ما يزالُ ممسكًا بالرايةِ
المنكسةِ (۲۳) یعنی «ای پیشگویی مقدس، من به سوی تو آمدم در حالی که تمام وجودم
آکنده از ضربه نیزه و خون است و در میان کشته‌ها و بر روی جسدهای روی هم انباشته،
زخمی، می‌خزیدم، با شمشیری شکسته و پیشانی و اعضای غبار آلود، از تو می‌پرسم
ای زرقاء، از دهان یاقوت‌وش تو، از پیشگویی این زن پاک، از ساعد قطع شده من، در حالی
که هنوز پرچم نیم افراشته را در دستم قرار دارد.»

بیان وضعیت سرباز زخمی و نجات یافته از جنگ، زخمها و خونی که تمام وجود او را گرفته، خزیدن در میان انبوه کشتگان، با شمشیری که کارایی خود را از دست داده، با سر و روی غبار گرفته، دست بریده، در حالی که پرچمی نیمه افراشته در دست گرفته است، همگی با بهره‌گیری از واژگانی کاملاً حسّی القا شده است. هنر هر دو شاعر بویژه امل دنقل بهره‌گیری هنرمندانه از واژگانی ملموس در قصیده است. دنقل «زرقاء الیمامه» را نمادی تمام و کمال برای اشاره به تراژدی فلسطینی قرار داده است. (طویرقی، ۲۰۰۹م: ۲۲۸) او زرقاء را نام مرحله‌ای گذارده که در آن ملت‌های عربی در سال ۱۹۶۷ م. در مقابل اسرائیل شکست خوردند. (همان، ۲۲۹) او در این قصیده، فرار دولتمردان از شکست در برابر اسرائیل، مرگ، ویرانی، کشتار، آوارگی و صدای مادران داغ‌دیده و یتیمان را به تفصیل بیان می‌کند:

«حين فوجئوا بحدالسيف قايضوا بنا / والتمسوا النجاة والفرار / ونحن جرحى القلب /
جرحى الروح والفم / لم يبق إلا الموت.» یعنی «آنگاه که با تیغ شمشیر غافلگیر شدند، ما را

معامله کردند/ و پا به فرار گذاشتند و دنبال نجات رفتند/ و ما با قلبها، روح و دهانی زخمی / چیزی جز مرگ از ما باقی نماند.» (همان، ۲۳۱)

به گفته منتقدان، أمل دنقل از شاعرانی موفق است که توانسته، نمادهای اساطیری را در شعرش بگنجانند و از رهگذر آن، نگرش خود را در قصایدی با نگاهی جدید و بیان منحصر به فرد ترسیم کند. (معاضیدی، ۲۰۱۰م: ۲۱۲) قصیده «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه» از مشهورترین قصایدی است که مبین موضعی گزنده و نقادانه از حکومت‌داری جمال عبد الناصر پس از شکست حزیران است. همچنین در محکومیت سازمانهای سازشکاری است که شکست را بر ملت عرب تحمیل کردند. علاوه بر آن، او نسبت به ملت‌هایی که جز گریه در برابر وضعیت پیش آمده کاری انجام نمی‌دهند، به شدت انتقاد می‌کند. (طویرقی، ۲۰۰۹م: ۲۱۳)

وجه افسانه‌ای داستان به شکلی کلی و شخصیت زرقا به طور خاص، تبدیل به معادلی داستانی با دلالت‌های معاصر شده است. (همان، ۲۳۲) أمل دنقل در این قصیده، بین گذشته و حال پیوند ایجاد و گویی که تاریخ خود را در واقعیت معاصر عربی تکرار کرده است (همان، ۲۴۵) انتخاب عنتره شاعر جاهلی که نمادی برای ملتی استعمار شده است، مبین مفهوم تنفر از حقارت و عشق به آزادی است. افزون بر اینکه دلالت بر واقعیت تلخی دارد که دولتها در قبال مردم خود در پیش می‌گیرند و آن این است که آنها مردم خود را در تصمیم‌گیرهای اساسی دخالت نمی‌دهند و فقط به هنگام بحرانها آنها را به یاری می‌طلبند. (همان، ۲۱۸)

در قصیدهٔ أمل دنقل، مطالب زیر بیان شده است:

۱. سؤالات پی در پی و حسرت‌آمیز از زرقاء دربارهٔ گذشته و حال، از زبان یک سرباز زخمی؛
۲. سرزنش خود که شاهد یک تراژدی دردناک بوده؛ اما پس از آن به زندگی ادامه داده است؛
۳. درخواست عاجزانه از زرقا که زبان گشوده و سخن بگوید؛
۴. وصف خواری خود و بیان ناتوانی از زدودن ننگ سکوت از خویش؛
۵. وصف معصومیت کودکی به خاک و خون خفته در جنگ؛
۶. درخواست همراهی و شکستن سکوت از زرقا؛
۷. پیوند حادثهٔ شکست و خواری به زندگی عنتره در دوران جاهلی بدون ذکر نام و با به کارگیری قرائن تاریخی؛
۸. درخواست مجدد از زرقا برای شکستن سکوت؛
۹. وصف اندوهناک رکود حاکم بر جامعه با ذکر مثالی تاریخی؛
۱۰. توصیف بی توجهی قوم به پیش‌گوییهای زرقا؛
۱۱. وصف تحقیر ملت از سوی حاکمان در هنگام آسایش و فراخوان آنان در زمان بروز خطرات (همان کاری که قبیله با عنتره می‌کرد)؛
۱۲. وصف اندوهبار کودکان آواره، زنان اسیر و سرافکنده؛

۱۳. توصیف غفلت و غرق شدن در زندگی روزمره و به دست فراموشی سپردن حادثه اشغال و ویرانیهای آن. (متن کامل قصیده در پی نوشت آمده است)^۳

هر دو قصیده، پایانی به شدت تراژدیک دارند. مناصره، نصب پرچم غاصبان به جای پرچم صاحبان سرزمین را آخرین بند شعر خود قرار داده است:

«نسينا أن الراية الأولى على الحيطان ممنوعة!! و أن الراية الأخرى على الأسوار مرفوعة!!» (همان: ۴۹) «ما فراموش کردیم که برافراشتن پرچم اولی ممنوع شده و به جای آن، برافراشتن پرچم متجاوزان مجاز شده است.»

و امل دنقل نیز در آخرین بند شعر خود، با لحنی اندوهناک با زرقای تنها و نابینا، سخن می‌گوید:

«وانت یا زرقاء

وحیده...عمیاء!

وحیده...عمیاء!» (۲۴)

۴. بازتاب حجم فاجعه در واژگان و ساختار دو قصیده

واژگان در هر دو قصیده، حسی و در خدمت وصف جو خفقان و نگران کنندهٔ حاکم بر آن سرزمین است و چنانکه مشهور است «بخشی عمده از سرشت یک سبک را نوع گزینش واژه‌ها می‌سازد. واژه‌ها، ایستا و منجمد نیستند. بلکه جاندار و پویا هستند، تاریخ و زندگی‌نامه دارند، حتی شخصیت و شناسنامه و بار عاطفی و فرهنگی دارند، برخی ثابت و انعطاف‌پذیرند و برخی در اثر فشار بافتهای مختلف تغییر شکل می‌دهند و جدال و انگیزشی مداوم برای تخیل ایجاد می‌کنند.» (فتوحی، ۱۳۹۰ش: ۲۴۹) واژه‌های ذهنی تیره‌تر از واژه‌های حسی هستند، چون تصویر روشنی از مدلول خود را در ذهن خواننده ایجاد نمی‌کنند. شفافیت سبک ادبی و تأثیر هنری آن ناشی از غلبه واژه‌های حسی است و تیرگی و ابهام سبک، محصول بسامدی بالای واژه‌های ذهنی. (همان، ۳۴۹ - ۳۵۱) تعیین اینکه واژه‌های متن، بیشتر حسی هستند یا ذهنی، کلید شناخت حسی و نمایشی بودن سبک یا انتزاعی بودن را به ما می‌دهد. (همان، ۲۵۲)

هر دو شاعر برای بیان فاجعه شکست از افسانه «زرقا» به عنوان نمادی از روشفکران آگاه و دردمند استفاده نموده‌اند و چنانکه گفته شده: «اسطوره مشبه بهی است که باید مشبه محذوف را با تخیل یا قرائن تاریخی و مردم شناسی و جامعه شناسی دریافت و گاهی اصلا پی بردن به مشبه ممکن نیست.» (شمیسا، ۱۳۷۶ش: ۲۴۱) و با این نگاه که اسطوره خود یک نماد بزرگ است، می‌توان گفت معنا آفرینی با استفاده از افسانه‌ها، وجه مشترک دو قصیده است. بنا بر این، هر دو شاعر و امل دنقل بیشتر، از نماد به عنوان «انگشت اشاره‌ای به سوی اردوگاهی از معانی نامرئی» (حسینی، ۱۳۸۸ش: ۱۹۷ و ۶۱) با هنرمندی استفاده نموده‌اند. حسی بودن سبک دو شاعر، علاوه بر انتخاب واژه‌ها ملموس، به دلیل روایی بودن قصیده است. هر دو شاعر با توجه به احساس درد و رنجی که نسبت به اشغال

سرزمین فلسطین داشته‌اند، از واژگان نشاندار^۴ فراوان استفاده نموده‌اند. واژه‌های نشان‌دار در قصیده امل دنقل، به سبب شدت تأثر وی از حوادث پس از شکست، بسیار بیشتر از عزالدین مناصره است. دو شاعر که شاهد جنایات سربازان دشمن در کشتار زنان و کودکان معصوم بوده‌اند، نمی‌توانند با واژگانی خشک، بی‌روح و بی‌نشان و ذهنی این فاجعه بشری را صرفاً گزارش دهند.

مناصره با استفاده از استعاره «تفاح الارحام» «سیب رحمها» از کودکان معصوم یاد می‌کند: «یلقی تفاح الارحام فی قعر البئر» (همان) «کودکان معصوم در عمق چاه‌ها افکنده می‌شوند». معنای نسل کشی که در نماد کودکان متبلور شده، با اضافه کردن واژه ملموس و غیر ذهنی «التفاح» (سیب) به واژه ملموسی دیگر چون «الأرحام» (رحمها) القا شده است که برای ذهن تصور انگیز است. او با بکارگیری واژه نشان‌دار و در عین حال ملموس «المجزره»، (کشتارگاه) عمق این فاجعه بشری را ترسیم می‌کند:

«ثم شاهدت مجزره لطخت بالرمال» «سپس کشتارگاهی شن‌آلود مشاهده نمودم»
به محض خواندن عبارت «کشتارگاه»، زنجیره‌ای از تصاویر کشتار و به خون آلوده شدگی و اعضای بدن بریده و له شده، به ذهن مخاطب متبادر می‌گردد. شاعر با به کارگیری عبارتهای ملموس و نشان‌دار «خون ریز» برای لشکر و «قربانی کردن» برای کشته شدگان روستا، فضای رعب و وحشت حاکم بر آن دیار وصف نموده است:
«كَانَ الْجَيْشُ السَّفَاحَ مَعَ الْفَجْرِ / يَنْحُرُ سَكَّانَ الْقَرْيَةِ فِي عِيدِ النَّحْرِ» (همان، ۴۸) «ارتش خونریز به هنگام دمیدن سپیده، ساکنان دهکده را در روز عید قربانی، ذبح می‌کرد»
شاعر در بیان عمق فاجعه ابراز می‌دارد، چیزهایی مشاهده نموده که توصیف ناپذیرند، لذا با عبارت ایهام‌آمیز و نشان‌دار؛ زیر از آنها یاد نموده است:

«وشاهدت ما لا یقال» (همان) «چیزهایی مشاهده نمودم که نمی‌توان آنها را گفت»
از طرف دیگر، او از سکوت و خاموشی در برابر این جنایات، با واژه ملموس «العفنُ المزمَنُ» تعفن کهنه و ماندگار یاد و معادلی ملموس برای این بی‌توجهی پیدا می‌کند و آن تعفن کهنه است که اثری عمیق در القای حس چندش آور غفلت از سرنوشت مردم مظلوم فلسطین ایجاد می‌کند.

«یأتی العفنُ المزمَنُ یا زرقاءُ/ یمحو من ذاکرتی صورَ الأحباب» (همان) «ای زرقا تعفنی کهنه در راه است/ که تصویر دوستان را از ذهنم محو خواهد کرد».

شدت تأثر امل دنقل، موجب شده واژگان نشان‌دار در متن وی، عمیقتر از قصیده مناصره بسامدی بیشتر داشته باشد. این امر ناشی از زمان سرایش قصیده و نشان از فضای متفاوت حاکم بر دو قصیده دارد. در قصیده مناصره که قبل از شکست سروده شده است، گفتگویی روشنفکرانه و دردمندانه با زرقا در قالبی هنری بیان شده است؛ اما قصیده امل دنقل که داغ شکستی تراژیک را در خود دارد، مویه‌ای سوگوارانه است. فراوانی واژه‌گان و ترکیبهای نشان‌دار در قصیده امل دنقل، گویای آن است که شاعر به سبب شدت تأثر از

حادثهٔ شکست، توان و اختیار واژه‌گزینی بی‌طرفانه را از دست داده است. به کارگیری واژگانی؛ مانند «التربه المدنسه» (خاک آلوده)، «الجرذان» (موشها)، «عورتی» (شرمگاهم)، «الخصیان» (اخته شده‌ها)، «ثياب العار» (لباس ننگ) حظائر النسیان (نهبانگاه‌های فراموشی) و امثال اینها، شدت تأثر و روح ملتهب شاعر را به تصویر می‌کشد. شاعر از همان ابتدای شعر، صفت مقدس را برای پیش‌گویی خود برگزیده است تا بر درستی پیش‌گویی‌های وی مهر تأیید نهاده باشد؛ اما از سوی دیگر، با بکارگیری صفت «البائسه» (بی‌نوا) برای کلمات وی، از سنگ‌شدگی و بی‌احساسی هموطنانش سخن می‌گوید و حاکمان را -که به پیش‌گویی‌های زرقاء توجه نکرده‌اند- به شدت تخطئه کرده است:

أيتها العرافة المقدسة... / ماذا تفيدُ الكلماتُ البائسة؟ قلتَ لهم ما قلتَ عن قوافل الغبارِ .. / فاتهموا عينيكِ، يا زرقاء، بالبووار! / قلتَ لهم ما قلتَ عن مسيرةِ الأشجارِ .. / فاستضحكوا من وهمكِ الثرثار (۲۹) «ای پیشگوی مقدس... / کلمات بینوا چه سودی دارند؟ تو از قافله‌های گرد و غبار و حرکت درختان برای آنها سخن گفتی / اما آنها چشم‌ترا به کم‌سویی متهم نودند و بر پرگویی وهم‌آلود تو خندیدند.»

شاعر، از احساس ننگی سخن می‌گوید که در اثر شکست، به او دست می‌دهد:

«لشد ما أنا مهان!» (همان) «خواریم چه قدر برایم سخت است!»

او از این که ننگ این شکست بزرگ را دیده و خود را نکشته است، متعجبانه می‌گوید: «كيف حملت العار؟ / ثم مشيت دون أن أقتل نفسي / دون أن أُنهار؟ (همان) «چگونه این ننگ را خود حمل نمودم؟ بدون اینکه خود را بکشم، بدون اینکه فرو بریزم؟»

دو قصیده از نظر شیوهٔ روایت به هم شبیه هستند با این تفاوت که قصیدهٔ امل دنقل چندلایه و مخاطب محور است. هر دو قصیده به صورت تک‌گویی درونی روایت شده‌اند و درونی بودن آن به دلیل فرضی بودن مخاطب است. دو شاعر با انتخاب این شیوهٔ روایت دایرهٔ مخاطبان خود را بسیار گسترده کرده‌اند.

مناسره در شیوهٔ روایت خود، گاهی مخاطبان فرضی خود را در روایت خود شریک می‌کند و به هنگام روایت از ضمیر «ما» در کنار ضمیر «من» بهره می‌برد که غالباً در افعال نهفته است. (مناسره، ۲۰۰۰م: ۴۷) امل دنقل نیز به مانند مناسره با تک‌گویی درونی، حوادث تجربه شده خود را بیان می‌کند که حاکی از احساس همدردی و یگانگی با هم‌وطنان و فلسطینیان مورد تجاوز است. او در خلال گفتگو با زرقا و نقل داستان «عنترة بن شداد»، با شکستن زمان به زمان معاصر گریز می‌زند، سرنوشت زنان و کودکان آواره فلسطینی را با افسانه‌های گذشته به شکلی بسیار هنری در هم می‌آمیزد.

می‌توان گفت، فاجعهٔ شکست، روح امل دنقل را به کلی تسخیر خود نموده است، احساس رنجی جانکاه به شکلی ذهن شاعر را مشغول کرده که طول نفس به قصیده او داده است. او نمی‌تواند به یک جمله و یک بیان اکتفا کند و قانع شود. لذا تکرارهای فراوان در قصیده پدید آمده که گویای ژرفای احساس درد شاعر است. امل دنقل در این قصیده، بیش از ۲۰ بار دردمندانه زرقا را مخاطب قرار می‌دهد و با او درد دل و گفتگو می‌کند:

«أيتها العرافة المقدسة... / جنّتُ إليك ... / أسأل يا زرقاء... / عن فمكِ الياقوتِ ... أسأل يا زرقاء ... / عن وقتي العزلاء بين السيف... والجدار... / تكلمى أيتها النبية المقدسة / تكلمى ... / لا تغمضى عينيك ... / تكلمى ... / لشدّ ما أنا مُهان! / ... أيتها النبية المقدسة... / لا تسكتى ... / أيتها العرافة المقدسة ... / ماذا تفيد الكلمات البائسة؟ / قلت لهم ما قلت عن قوافل الغبار ... / قلت لهم ما قلت عن مسيرة الأشجار ... / فاستضحكوا من وهمكِ الثرثار! / ... ها أنت يا زرقاء / وحيدة ... عمياء! / ... وأنت يا زرقاء ... / وحيدة ... عمياء! / وحيدة ... عمياء!» (همان، ۲۳)

قصیده امل دنقل، پرتوهای آتش خشمی است که از روح و جان شاعر شعله‌ور شده است. خشم، نفرت و حسرت چنان در تارو پود قصیده در هم تنیده شده و به افسانه‌های عربی گذشته گره خورده‌اند که مخاطب را متحیر می‌کند. شاعر با هنرمندی تمام گذشته را به حال پیوند زده، احساس حقارت ملتی تحقیر شده را از زبان عتره بیان می‌نماید:

تکلمى أيتها النبية المقدسة / لا تسكتى... فقد سكتُ سنهُ فسنهُ... / لکى أنال فضلهُ الأمان / قيل لى «أخرس...» / فخرستُ وعميتُ وائتمتُ بالخصيان! / ظللتُ فى عبید «عبس» أحرص القطعان / أجتزّ صوفها... / أردّ نوقها / أنام فى حظائر النسيان / طعمای: الكسرة... والماء... وبعض التمرات اليابسة / وها أنا فى ساعة الطعان / ساعة أن تخاذل الكمأة والرماء والفرسان / دُعيتُ للميدان! / أنا الذى ما ذقت لحم الضان / أنا الذى لا حول لى أو شان / أنا الذى أقصيت عن مجالس الفتیان / ادعى إلى الموت ولم أدعُ إلى المجالسة (۲۴) «ای پیامبر مقدس سخن بگو / ساکت نیست؛ زیرا که من مدتهاست سکوت اختیار کردم/ تا در امان بمانم/ تا جایی که به من گفته شد لال هستم/ و من نیز، در مقابل لال شدم و خود را به کوری زد و به خواجگان تکیه کردم/ در میان بردگان قوم عبس می‌گشتم و گله‌ها را چرا می‌دادم / پشمشان را می‌چیدم/ شترهای ماده را باز می‌گرداندم / در آغورهای فراموشی می‌خوابیدم/ غذایم تنها تکه نانی و آبی / و چند خرماى خشک بود/ و من در هنگامه درگیری، در آن ساعت که شجاعان و تیراندازان و شهبازان پشت هم را خالی کردند/ به میدان فراخوانده شدم/ من همانم که هیچ قدرت و جایگاهی نداشتم / من همانم که ورودم در مجلس بزرگان منع شده بود/ من دائماً به مرگ فراخوانده می‌شوم، ولی هرگز به مجلس بزرگان دعوت نمی‌شوم.»

تکرار ضمیر «أنا» از زبان عتره در قصیده دنقل، نشان دهنده خشمی است که به موجب احساس حقارت بر روح شاعر مستولی شده است. تکرار این ضمیر، علاوه بر اینکه دلالت ابتدایی خود را به ذهن متبادر می‌کند. دلالتی ضمنی نیز دارد و آن تأکیدی است بر ذات و هویت گمشده که شخص محکوم به سکوت، دچار آن شده است... چنانکه بکار بردن ضمیر جمع «نحن» در قصیده، بیان کننده رابطه نزدیک بین شاعر با افراد جامعه است؛ زیرا که شاعر اینجا حکایتگر درد یکسان همه آنهاست. (معاضیدی، ۲۰۱۰م: ۲۱۹)

«و نحنُ جرحى القلب / جرحى الروح والفم / لم يبقَ إلا الموت... / وصبيهُ مشردون يعبرون آخرَ الأنهار / ونسوةٌ يُسقنَ فى سلاسلِ الأسر...» (۲۹) «و ما قلبها و روح و دهانمان

زخمی شده است/ و چیزی جز مرگ برایمان نمانده است/ و پسر بچه‌هایی آواره که از نهایت روز حرکت می‌کنند و زنانی که در زنجیرهای اسارت گرفتارند.»

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. دو شاعر با بکارگیری یک افسانه عربی کهن و با واژگانی حسی و عینی، ناکامیهای جهان عرب را بازتاب داده، در قالبی هنری، ساده و قابل فهم برای همگان بازگو نموده‌اند.
۲. قصیده مناصره، نگاهی بیرونی به حادثه‌ای دردناک و گفتگویی روشنفکرانه درباره نتایج ناگوار آن است؛ اما قصیده امل دنقل از درون یک فاجعه بیرون آمده، سوگنامه یک ملت است که به سرنوشتی تراژدیک دچار شده‌اند؛ لذا واژگان نشان‌دار در قصیده امل نقل بیشتر از قصیده مناصره است که نشان دهنده شدت تأثر او از شکست است گویا وی به جای گفتگو با زرقا، به گریه در برابر او پرداخته است.
۳. هر چند استعاره‌های زیادی در دو قصیده به کار نرفته است، از آنجا که اسطوره خود یک استعاره بزرگ است، دو شاعر در قالب این استعاره، از تجربه خود در بیان مسائل جهان کنونی چون جنگ و غصب شدن سرزمین و آوارگی متعاقب آن سخن گفته‌اند.
۴. هر دو قصیده از شیوه روایت جریان سیال ذهن بهره برده‌اند و بدین طریق بین ساختار و محتوای مورد نظر خویش هماهنگی ایجاد کرده‌اند؛ اما دنقل در این راه از تکنیک‌هایی دیگر چون بازگشت به گذشته بهره برده است و پیام‌های سیاسی خویش را بدین طریق القا کرده است.

پی‌نوشتها

^۱ بن مایه « کلمه، جمله، حالت، تصویر یا فکری است که در آثار ادبی تکرار می‌شود؛ بطوری که نقشی در اثر ادبی بر عهده می‌گیرد.» (زیتونی، ۲۰۰۲م: ۶۹)

^۲ - متن کامل مقاله عزالدین المناصره:

«تدلّی أشجارُ التین علی الحیطان الشرقیة / تتلقى الدرس الثانی / تحت الشمس الصحیة النیسائیة / نكبُر، نهجر ساحة شیخ الحانوت / نحلم بالشرنقة المنسوجة من أوراق التوت / لكن یا جفرا الكنعاية / قلت لنا إن الأشجار تسیر علی الطرقات / كجیش مُحْتَشِدٍ تحت الأمطار / أقرأ أشجاری، سطرأ سطرأ، رغم التمیة / لكن یا زرقاء العینین ویا نجمة عتمتنا الحمراء / كنا نلهث فی صحراء التیة / کیتامی منکسرین علی مائدة الأعمام / ولهذا ما صدقکِ سواي: / -تخبأت فی غب دایه، ثم شاهدت من فتحه ضیقه / سکا کینهم ... والظلال / ثم شاهدت مجزرة لطحنت بالرمال / وشاهدت ما لا یقال / -كان الجیش السفاح مع الفجر / ینحر سكان القرية فی عید النحر / یلقى تفاح الأرحام بقاع البئر. / رفقت عینی الیسری ... شبت نار / ورأیتک فی الصورة تحت التوتة فی ظل الدار / إلفک مد جناحیه، توارى، غاب / ینقش أشعار الحزن علی تفاحة / یأتی العفن المزمین یا زرقاء / یمحو من ذاكرتی صورَ الأحباب. / -فی الیوم التالی یا زرقاء / قلعوا عین الزرقاء الفلاحه / فی الیوم التالی یا زرقاء / خلعوا التین الأخضر من قلب الساحة / فی الیوم التالی یا زرقاء. / ومراً اللیل، مر اللیل یا

زرقاء / كُنَّا نرقبُ الأسحارَ / نصوغُ قصائدَ العنبِ المُعرَّشِ في رواينا / ونكتبُ أصدقَ الأشعارِ /
ونزرعُ في رفوفِ الدارِ / فسيلاتِ ، تَمُدُّ العُنُقَ / تحضنُها سواقينا / تَبْلُ الريقَ، يُطْفئُ بعضنا جوعه /
ولكننا / ولكننا / نسينا أن عين الحلوة الزرقاء مخلوعه / وأن الرأيه الأولى على الحيطان ممنوعه! / وأن
الرأيه الأخرى على الأسوار مرفوعه!

٣ - متن كامل قصيده امل دنقل:

«أيتها العرافة المقدسة... / جئتُ إليك ... متخناً بالطعنات والدماء/ أزحف في معاطف القتلى،
وفوق الجثث المكذبة/ منكسر السيف، مغبر الجبين والأعضاء/ أسأل يا زرقاء .../ عن فمك الياقوتِ
عن، نبوءة العذراء/ عن ساعدى المقطوع.. وهو ما يزال ممسكاً بالرأيه المنكسه/ عن صور الأطفال
في الخوذات.. ملقاةً على الصحراء/ عن جارئِ الذى يَهْمُ بارتشاف الماء.../ فيثقب الرصاصُ رأسه
... في لحظة الملامسة!/ عن الفم المحشو بالرمال والدماء!/ أسأل يا زرقاء... / عن وقتى العزلاء بين
السيف.. والجدار!/ عن صرخة المرأة بين السبى. والفرار؟/ كيف حملت العار.../ ثم مشيت؟ دون أن
أقتل نفسى؟! دون أن أنهار؟!/ ودون أن يسقط لحمى ... من غبار التربة المدنسة؟!/ تكلمى أيتها
النبية المقدسة/ تكلمى ... بالله .. باللعنة ... بالشيطان/ لا تغمضى عينيك، فالجرذان ... / تلعق من دمي
حساءها ... ولا أردّها!/ تكلمى ... لشدًا ما أنا مُهان!/ لا الليل يُخفى عورتى ... كلا ولا الجدران!/ ولا
اختبائى فى الصحيفه التى أشدّها... / ولا احتمائى فى سحائب الدخان!/ ...قفز حولى طفلةً واسعةً
العينين ... عذبة المشاكسة/ كان يُقَصُّ عنك يا صغيرتى ... ونحن فى الخنادق/ فنفتح الأزرار فى
ستراتنا ... ونسند البنادق/ وحين مات عطشاً فى الصحراء المشمسة... / رطب باسمك الشفاه اليابسة
.../ وارتخت العينان! / فأين أخفى وجهى المتهمّ المدان؟/ والضحكة الطروب: ضحكته.../ والوجه
... والغمازتان؟!/ أيتها النبىة المقدسة... / لا تسكتى ... فقد سكتُ سنّةً فسنةً... / لكى أنال فضلةً
الأمان/ قيل لى «أحرس...» / فخرست ... و عميت ... واثممت بالخصيان!/ ظللت فى عبيد (عيس
) أحرس القطعان/ أجتز صوفها... / أردتُ نوقها... / أنام فى حظائر النسيان/ طعمى: الكسرة... والماء
... وبعض الثمرات اليابسة/ وها أنا فى ساعة الطعان/ ساعة أن تخاذل الكماء... والرماء... والفرسان/
ذعيت للميدان!/ أنا الذى ما ذقت لحم الضأن ... / أنا الذى لا حول لى أو شأن... / أنا الذى أقصيت
عن مجالس الفتيان/ أدعى إلى الموت ... ولم أدع الى المجالسة!!!/ تكلمى أيتها النبىة المقدسة/
تكلمى ... تكلمى... / فيها أنا على التراب سائل دمي/ وهو ظمئى ... يطلب المزيد/ أسائل الصمت
الذى يخنقنى:/ «ما للجمال مشيها وثيدا؟!.../ أجندلاً يحملن أم حديدا؟!.../ فمن ترى يصدقنى؟/
أسائل الرُكع والسجود/ أسائل القيود:/ «ما للجمال مشيها وثيدا؟!.../ «ما للجمال مشيها وثيدا؟!.../!
أيتها العرافة المقدسة... / ماذا تفيد الكلمات البائسة؟/ قلت لهم ما قلت عن قوافل الغبار... /
فاتهموا عينيك، يا زرقاء، بالبووار!/ قلت لهم ما قلت عن مسيرة الأشجار... / فاستضحكوا من وهمك
الثرثار!/ وحين فوجئوا بحل السيف: قايضوا بنا... / والتمسوا النجاة والفرار!/ ونحن جرحى القلب/
جرحى الروح والفم/ لم يبق إلا الموت... / والحطام... / والدمار... / و صبيته مشردون يعبرون آخر
الأنهار/ و نسوة يسقن فى سلاسل الأسر/ وفى ثياب العار/ مطأطئات الرأس.. لا يملكن إلا
الصرخات الناعسة!/ ها أنت يا زرقاء/ وحيدة... عمياء!/ وما تزال أغنيات الحب .. والأضواء/
والعربات الفارحات... والأزياء!/ فأين أخفى وجهى المشوها/ كى لا أعكر الصفاء... الأبله... المموها
/ فى أعين الرجال والنساء؟!/ وأنت يا زرقاء... / وحيدة... عمياء!/ وحيدة... عمياء!»

٤ - واژه‌های نشان‌دار، علاوه بر دلالت بر یک مفهوم خاص، در بردارنده معانی ضمنی و مفاهیم
ارزشی نیز هستند که نگرش و طرز تلقی نویسنده و گوینده را در خود دارند. وجود معانی ضمنی

و تداعی‌های مثبت یا منفی در واژه‌های نشان‌دار سبب می‌شود که این واژه‌ها در بردارنده‌ی دیدگاه و نگرش شخصی و تلقی‌های ایدئولوژیک باشند. میزان استفاده از لغات نشان‌دار یا بی‌نشان می‌تواند معیار روشنی برای شناسایی سبک، انعکاس فردیت، دیدگاه روایی و تعیین میزان دخالت نویسنده در یک متن یا بی‌طرفی وی باشد. (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۶۴) امکانات نشان‌دار زبان ویژگی‌هایی دارند که با مفاهیم بنیادین سبک، مانند هنجار گریزی، کیفیت داری و غیر عادی بودن قرابت دارند. از همین روست که سبک ادبی یک زبان، نشان‌دار است. (همان، ۲۶۶)

منابع و مأخذ

الف: منابع فارسی

۱. پاینده، حسین. (۱۳۸۹ش). «داستان کوتاه در ایران (داستان‌های مدرن)»؛ جلد ۲، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
۲. سلیمی، علی و اکرم چقازردی. (۱۳۸۸ش). «نمادهای پایداری در شعر معاصر مصر (مطالعه مورد پژوهانه امل دنقل)»؛ نشریهٔ ادبیات پایداری، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر، سال اول، شمارهٔ اول، صص ۷۲ - ۸۸.
۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶ش). بیان؛ چاپ ششم، تهران: فردوس.
۴. فتوحی، محمود. (۱۳۹۱ش). سبک‌شناسی نظریه‌ها رویکردها و روش‌ها؛ چاپ اول. تهران: سخن.
۵. میرزایی، فرامرز و مرضیه حیدری. (۱۳۸۸ش). «اسطوره‌های مقاومت در شعر عزالدین منصوره»؛ نشریهٔ ادبیات پایداری، دانشگاه شهید باهنر، سال اول، شمارهٔ اول، صص ۱۸۶ - ۱۹۹.

ب: منابع عربی

۶. التیمی، حسام جلال. (۲۰۰۱م). «تجلیات زرقاء الیمامه فی شعر عزالدین المنصره»؛ مجلهٔ جامعهٔ النجاج للأبحاث، المجلد ۱۵، صص ۳۱۲ - ۳۶۰.
۷. دنقل، امل. (دون تاریخ). الأعمال الشعریة الکامله؛ بیروت: دار العوده.
۸. زیتونی، لطیف. (۲۰۰۲م). معجم مصطلحات نقد الروایة؛ بیروت: دار النهار للنشر.
۹. سید أحمد، حیدر محمد جمال. (۲۰۱۱م). «شعریة العنونة (عزالدین المنصره نمذجا)»؛ مجلهٔ الجامعة الإسلامیة سلسلهٔ الدراسات الإنسانیة، المجلد التاسع عشر، العدد الثاني، صص ۱۲۰۷ - ۱۲۳۶.
۱۰. الطویرقی، محمد مشعل. (۲۰۰۹م). «شعریة النبوءة بین الروویة و الرؤیا (تجلیات زرقاء الیمامه فی الشعر العربی المعاصر)»؛ مجلهٔ جامعهٔ أم القرى لعلوم اللغات و آدابها، العدد الثاني، صص ۲۲۴ - ۲۶۴.
۱۱. المعاضیدی، ورقاء یحیی قاسم. (۲۰۱۰م). «الرمز التراثی (قراءة فی قصیده البکاء بین یدی زرقاء الیمامه)»؛ مجلهٔ التریبة و العلم، المجلد ۱۷، العدد ۱، صص ۲۰۹ - ۲۲۳.

١٢. المناصره، عزالدين. (٢٠٠١م). الأعمال الشعرية؛ الطبعة الخامسة، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

١٣. منصور الياسين، ابراهيم. (٢٠١٠م). «الرموز التراثية في شعر عزالدين المناصره»؛ مجلة جامعة دمشق، المجلد ٢٦، العدد الثالث و الرابع، صص ٢٥٥ - ٢٨٨.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲

أسطورة زرقاء اليمامة في شعر عزالدين المناصره و أمل دنقل* (مقارنة مدى إبداعية الشعاعين في حقل خلق المضمون في أدب الصمود)

شهریار همتی

أستاذ مساعد بجامعة رازی في کرمانشاه

على سليمى

أستاذ مشارك بجامعة رازی في کرمانشاه

مصیب قبادی

طالب دكتوراه بجامعة رازی في کرمانشاه

الملخص

لقد لعبت الأساطير دوراً واسعاً وهاماً في الشعر العربي المعاصر طيلة القرن الماضي. منها أسطورة زرقاء اليمامة من تراث العصر الجاهلي التي تمكن الكثير من الشعراء المعاصرين عبر استخدامها من إبراز الارتبكات القائمة في العالم العربي المعاصر. لقد استخدم كل من الشعاعين عزالدين المناصرة والشاعر الفلسطيني في قصيدة «زرقاء اليمامة» وأمل دنقل الشاعر المصري في قصيدة «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» هذه الأسطورة العريقة في شكل فني لخلق الشعر المقاوم. يدرس هذا البحث عبر استخدام منهج تحليلي - وصفي أسلوب كلا الشعاعين في نوعية إقامة الصلة بين هذه الأسطورة والقضايا السياسية والاجتماعية للعالم المعاصر دراسة مقارنة. تدلّ نتائج هذه الدراسة على أنّ الشعاعين تمكنا من إقامة صلة وثيقة وفنية بين أسطورة كهذه والإخفاقات التي منى بها العالم العربي، من خلال إبداع شعري خلّاق. هذا من جهة ولكن من جهة أخرى يختلف أمل دنقل من منظور خلق هذا المضمون وإبداعيته عن المناصرة بكثير لأنّه استطاع أن يعبر تعبيراً مأساوياً مؤلماً عن مدى المأساة في إخفاق العرب أمام الكيان الإسرائيلي الغاصب.

الكلمات الدليلية:

زرقاء اليمامة، أمل دنقل، عزالدين المناصره، الأسطورة، أدب الصمود.